

## مثبت نگاه نکن!



حسین شکیب‌راد  
دبیر «نوجوان»

دیدید یک مشکلی که برایمان پیش می‌آید آدم‌های اطراف چطور با ما برخورد می‌کنند؟ اساساً در این مواقع با سه گروه طرفیم. گروه اول که بدترین برخورد را دارند و می‌گویند: «بین خودت چه کرده‌ای که این بلا سرت آمده»، یا «ایراد از خودته. بس که ساده‌ای و مدیریت‌نداری روی اتفاقات اطرافت». عجیب اینجاست که حتی ممکن است با دقت گوش نکرده باشند که چه مشکلی برای تو پیش آمده است. گاهی آنقدر به این مسیر ادامه می‌دهند که خودمان را باعث و بانی تمامی بدبختی‌های عالم بدانیم و از جنگ جهانی اول تا مشکلات این روزهای مردم را هم می‌اندازند گردن ما.

گروه دوم کسانی هستند که با تو ابراز همدردی می‌کنند. غصه می‌خورند و می‌گویند دنیا همین است پر از مشکلات و سختی‌ها. البته این حرف درستی است و گریزی از مشکلات نیست. ولی آنها آنقدر از بدی دنیا می‌گویند و امید را در دل آدم می‌کشند که اگر خودمان هم یکی دو روز بعد قرار بود حالمان بهتر شود، دیگر بعید است تا مدت‌ها از زیر بار غم و فشار آن مشکل بتوانیم خارج شویم. بس که همه چیز را سیاه می‌بینند. گروه سوم هم معروفند به بینندگان نیمه پر لیوان. اینها با شعارهای مثبت‌اندیشی می‌خواهند به ما بگویند که هر اتفاقی یک نیمه خوب یا وجه مثبت هم دارد. اینها حرفشان غلط نیست. اما گاهی همین نگاه باعث می‌شود ما بدون این که به چیزی که حتمان است رسیده باشیم، فکر کنیم موفق شده ایم. یا اگر ایرادی در رفتار ماست که باعث می‌شود برخی مشکلات سر را همان قرار بگیرد؛ آن را برطرف کنیم.

نگاه درست اما شاید این باشد که همه وجوه را با هم در نظر بگیریم. یعنی واقع بین باشیم. هم ببینیم چه چیزی باعث این مشکل شده و اگر نقطه ضعفی در ماست آن را پیدا و حل کنیم. در عین حال محدودیت‌ها و مشکلات موجود را بپذیریم. و از همه مهم‌تر امید داشته باشیم و نقاط مثبت ماجرا را هم در نظر بگیریم. پس سعی کنیم واقع بین باشیم.



## قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۸۱ آذر ۱۴۰۰

نوجوان



## اگه تا حالا

نمی‌دونستی

خطوری می‌تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می‌کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیچ شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می‌کنیم

## بارکد

آخدا! این سفارش ماکی می‌رسه؟ سه روز آواره این اداره پست هستم. هر اداره پستی رفتم یکی گفت وقت اداری بیا، بهش گفتم که برای اداره‌اش زمان تعیین نمی‌کنه، من هر وقت صدایش زدم جوابمو داده اما چند روز هست که منو بی‌تاب گذاشته، براتون نامه نفرستاده؟ همه انکار کردند و گفتند چنین اسمی اینجا وارد نشده. حتی گفتند خوش به حال همچین اداره‌ای که چنین رئیسی داره! آخه باورت می‌شه هر جایی رفتم هر نامه‌ای رو باز کردم اونجا نبود. بعضیا گفتند

شاید مسافت از تو دورتره و مجبور شده با کشتی برات بسته سفارشی‌ات رو بفرسته اما گفتم از نبض گردنم هم نزدیک‌تره! روزها از اون ماجراها می‌گذره و من تمامی اداره‌های پست اینجا رو حفظ شدم اما بی‌سوادیم اجازه نمی‌ده برات نامه بنویسم برای همین از قلم به قلیت یه بارکد و کدپستی

## ریحانه محمودی

تهران

مهم‌ترین دارایی من که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم آن است عمری دارد با من می‌آید. منظورم از عمری یعنی همان ۱۶ ساله که سه روز دیگر می‌شود ۱۷ سال. او مهم‌ترین دارایی من است. همانی است که خدا گفته باید مراقبش باشم. در پستی‌ها دستش را بگیرم و در سختی‌ها از ناامیدی‌اش جلوگیری کنم. هر صبح که بیدار می‌شوم، موهایش را می‌بافم. تختش را مرتب می‌کنم و برایش چای می‌ریزم. دستش را هنگام پریدن از جوی می‌گیرم. عصر که شد برایش کتاب بخوانم و در گوشش نجوای امید سر دهم. شب‌ها زود بخوابانمش که مبادا چشم‌هایش از شدت خستگی سرخ شوند.

تا بستان‌ها هم برایش شال‌گردن ببافم که در زمستان سرما نخورد و استخوان درد نگیرد. کار من این است که مراقبش باشم و تک‌تک نفس کشیدن‌هایش را به نظاره بنشینم. حالا شما بگویید اصلاً می‌شود او را فراموش کرد؟ مگر می‌شود کسی را که دانه روی‌هایش را بافته‌ای، فراموش کنی؟ یا کسی را که هر روز در کنارش راه رفته‌ای و با آواز غم‌هایت گفته‌ای را به دست فراموشی بسپاری؟ من به او پرواز یاد داده‌ام. ایستادن و نترسیدن را! آنقدر گرانبهاست که همیشه حافظش بوده‌ام و برای بودنش، شب بیداری کشیده‌ام. گاهی هم از تفریحم زده‌ام تا مبادا احساس ضعف کند. یا به پایش شعر خوانده‌ام تا روحش جلا پیدا کند. حالا فراموش کردنش امری محال و ناممکن است. باید شمارا با او آشنا کنم. روی صندلی چوبی نشسته‌ام. همانی که رو به روی آینه چوبی بزرگ است. حالا درون آینه دخترکی دیده می‌شود. او درون آینه است.



## کیمیا زلفی گل

تهران

ساختم که اسم شو گذاشتم کد محرمانه! راستش بین خودمون بمونه اما می‌ترسم یه وقت نامه‌های تو به دست باد برسه و برای خودش برداره. یه روز که داشتم قلبا برات نامه می‌نوشتم آخرای نامه اشاره کردم (آخدا! خدای انسان‌های کوچک دلم برای نامه‌هایت تنگ شده، لطفاً هر چه زودتر به داد من برس نقطه تمام) در همون هنگام یکی در زد و رفت! می‌دون چی دیدم؟ یک برگه خوش‌رنگ از آنها که مدیرهای پست برای امضا دارند با دست خطی دلپذیر، انگار خودکار آغشته به بوی برگ‌های تازه بود...

برایم نوشته بود؛ خدا رو می‌شه همه جا پیدا کرد، دنبالش تو نامه‌ها نگرده. کافیه با قلیت براش تایپ کنی. نامه رو که خوندم یاد کد قلبی‌ای افتادم که با خدا در میون گذاشته بودم، قند تو دلم آب شد و نقطه آخر نامه‌ام را خط زدم و نوشتم؛ آخدا سفارشم رسید.



## سفارش منطقی

## علیرضا زارعیان

شهرری

کنم. چند شبانه روز وقت خالی خواستم تا بتوانم صبح تاشب کالاف بازی کنم. همین طور چند کیلو نمره ۲ خام تا خودم در درس‌ها به طور عادلانه تقسیم کنم تا همه پاس شوند و کلی سفارش دیگه دادم که هنوز خدا سین هم نکرده است. صدای زنگ در آمد. پیتزا رسید اما بعد چند روز یکی از سفارش‌های من هم نرسید! پیتزا دره دقیقه ناپدید شد.

شکم برادرم سیر شد. منطق من هم به حرکت درآمد! از دست این گرسنگی که عقل را هم می‌پیچاند. آخرین چه خواسته‌هایی است که من از خدا می‌خواهم وقتی به من بدون سفارش این همه مهر و محبت بخشیده است! دم خدا گرم که سفارش‌ها را هر جور به صلاح‌مان است به دستمان می‌رساند.



دوروزی بود که مادرم برای انجام کار اداری به شهرستان رفته بود و آذوقه غذایی ما تمام شده بود. از آنجا که در آشپزی نمره منفی دارم زنگ زدم فست‌فود تپل و پیتزای خانواده سفارش دادم. ده دقیقه نگذشته بود که صدای برادرم همراه با صدای ناهنجار شکمش درآمد که خدایا! این سفارش ماکی می‌رسه؟ خدایا پیتزا را زودتر برسان. مردم از گرسنگی، هر دفعه هم با چشم غره‌مرانگاه می‌کرد؛ انگار من سفارش را در مسیر نگه داشته‌ام تا

دیر به دستش برسد. همین طور که نق می‌زد و راه می‌رفت یاد سفارش‌های خودم افتادم. حاضر بودم با برابر زمان رسید پیتزا طول بکشد اما سفارشم برسد. حتما در ذهنتان می‌پرسید، چه سفارشی؟ چند روزی هست که از خدا سفارش‌های زیادی خواسته‌ام که هنوز از آنها خبری نیست. سفارش دادم یک حافظه بی‌نهایت ترابایت به من بدهد تا وقتی یک نگاه به کتاب می‌اندازم همه آن را حفظ



مدرک فارغ التحصیلی اینجانب مهسا هجیر فرزند پرویز به شماره شناسنامه ۰۰۱۶۹۰۰۲۲۷ صادره از تهران مقطع کارشناسی رشته مهندسی نساجی شیمی نساجی و علوم الیاف با شماره ۱۴۹۴۱۳۹۰۴۴۰۶ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به صندوق پستی ۱۸۱۵۵/۱۴۴ دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره) ارسال نماید.

برگه سبز پراید مدل ۸۷ نوک مدادی متالیک شماره پلاک ۹۵۶ س ۱۹ ایران ۳۸ شماره شاسی 51412287497121 شماره موتور 2489231 به نام ابوالفضل منتظری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

شماره تلفن‌های پدیرش ۴۹۱۰۵۰۰۰ ۲۳۰۰۴۰۳۲ امور آتکی‌های روزنامه جام‌جم